

# خیابان ۵۵

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید  
xyaban@gmail.com  
برای اشتراك روزانه با این آدرس الكترونيكي تماس بگيريد  
khyaboon@gmail.com



دانشجو کارگر اتحاد اتحاد

پنجشنبه ۱۲ آذر ماه ۱۳۸۸

غیرعلنی و کوتاه مدت، ایوب پرکار فعال سیاسی بازداشت شده در نیمه دوم سال ۱۳۸۷ را پس از حدود یکسال بازداشت به اتهام عضویت در گروه محارب (سازمان مجاهدین خلق ایران) به اعدام محکوم کرد.

به علت محدودیتهای اعمال شده و شرایط محدود آقای پرکار از جزئیات دادگاه اطلاع زیادی در دست نیست اما زندانی مورد اشاره مدعی است اساساً امکان و شرایط دفاع به وی داده نشده است.

لازم به ذکر است طی دو ماه اخیر در تهران برای دست کم شش زندانی سیاسی به نامهای محمدرضا علی زمانی، حامد روحی نژاد، ناصر عبدالحسینی، آرش رحمانی پور، ایوب پرکار و رضا خادمی از سوی دادگاه انقلاب در پروسه های پراهم قضائی رای اعدام صادر شده است.

## صدور حکم اعدام برای یک زندانی سیاسی در تهران

خبرگزاری هرانا - حقوق شهروندی، اندیشه و بیان: به گزارش واحد اندیشه و بیان مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، روز شنبه مورخ ۷ آذرماه قاضی پورعباسی ریاست شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب شهر تهران طی یک دادگاه

یاران! هم گامان! مردم آزاده!

در یازدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، جانباختگان راه آزادی و ستم‌ستیزی، روز جمعه ۱۳۸۸/۹/۱۳ از ساعت ۲ تا ۴ عصر بر مزارشان در امامزاده طاهر مهرشهر کرج گرد می‌آییم و همراه خانواده و یاران‌شان یاد جاویدشان را گرامی می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران ۱۰ آذر ۱۳۸۸

لازم به ذکر است که خانواده‌های این دو تن از جانباختگان قتل‌های زنجیره ای نیز از مردم ایران دعوت کرده اند تا در یادمان این دو نویسنده و مترجم برجسته ایرانی که یازده سال قبل به دست مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به قتل رسیدند بر مزار این دو حضور به هم رسانند.

## فردا جمعه یادمان محمدجعفر پوینده و محمد مختاری در کرج

کانون نویسندگان ایران با انتشار فراخوانی از مردم ایران درخواست کرده است در یازدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، جانباختگان راه آزادی و ستم‌ستیزی، روز جمعه ۱۳۸۸/۹/۱۳ از ساعت ۲ تا ۴ عصر بر مزارشان در امامزاده طاهر مهرشهر کرج گرد آیند. متن این فراخوان به شرح زیر است:



همکلاسی اش و دستان خالی مردم. در زهدان خیابان است که این لکه‌های خون جنین می‌شود و تغذیه می‌کند و رشد می‌کند و فرم می‌گیرد و بزرگ می‌شود. ما روزمان را در خیابان امتداد خواهیم داد. آینه ای در مقابل آینه خیابان خواهیم گذاشت و ابدیتی خواهیم ساخت از مردم. مردمی که روزها را فتح می‌کند و تکثیر می‌شود و به وجد در حد فاصل مدرسه و دانشگاه و کارخانه و خانه و زندان و ... مردمی که پر می‌کند حد فاصل‌ها را.

وعده دیداری داریم در قلب ملت‌هت تاریخ و هزاربار به تپش می‌آوریمش در پایکوبی‌هایمان در مصاف با چکمه پوشان. خیابان آبیستن است. آبیستن ویرانی. خیابان آبیستن است. آبیستن آبادی. انقلابی است در دل خیابان. لگد می‌کوبد بر پوست نازک سیاهش. گوش بر زمین بگذاری می‌شنوی صدایش را.

سلام خانم مدیر! شما هم...؟

فاصله را.

سنگر آزادیمان را در همین حد فاصل خواهیم ساخت. جایی که برای ورود به اندرونش کارت لازم نیست. شانه به شانه می‌شویم با هر آنکه درد مشترک دارد و سنگر می‌بندیم با هر آنکه میل به فریاد کرده. در جایی که تردد برای عموم آزاد است. اصلاً چه نیازی به سنگر، به گاه حمله؟

در این حد فاصل است که شیشه‌ی مفهوم می‌شکند در کلمه دانشجو، دانش آموز، زن، مرد، جوان، پیر، معلم و کارگر و کارمند و... و ماهی سیاه کوچولو در اقیانوس «مردم» شناور می‌شود.

ما روزمان را به خیابان پیوند خواهیم زد تا «مردم» آبیستن شود این روح ترک خورده به خراش سالیان وزیران شعار. ما روزمان را آبیستن مردم خواهیم کرد تا «انقلاب» را قابله‌گی کنیم از درون فریادهای درد مشترک. کشیدن به تنهایی این بار از عهده دانشگاه خارج است. در زاهدان خیابان این وزن تکثیر می‌شود در دستان پینه بسته کارگر، و دستان گچی معلم و دستان آغشته‌ی دانشجو به خون

مدرسه و دانشگاه ما امروز همین «حد فاصل» است. همین وجب به وجب‌ها. هیچ نوری از شعله آگاهی در دو سوی این فاصله سو سو نمی‌زند در کشوری که آگاهی را دادگاهی می‌کنند و حکم به گذر اندیشه از لبه تیغ می‌دهند. وقتی که سر ناسازشگر علوم اجتماعی را به جرم براندازی بر گیوتین حذف می‌گذارند و آغاز تاریخ این خطه را در کتابهای درسی‌شان، آفرینش جمهوری اسلامی وانمود می‌کنند. هیچ کورسویی از آگاهی در دو سر این فاصله نمی‌درخشد در کشوری که جوانانش به گاه آموختن و جستن به سیاهچالها می‌شوند.

در حد فاصل دانشگاه و مدرسه ما دانشجو نیستیم، دانش آموز نیستیم، داغ لعنت خورده ایم به خاکستر شعله ای که قرار بود آگاهیمان بخشد. ما کلاسه‌ایمان را در این حد فاصل برگزار می‌کنیم. جایی که تردد برای عموم آزاد است. می‌جوئیم و می‌آموزیم و در هر تقاطعی می‌پیوندیم و مردم می‌شویم. مرزبین بناها را فرو می‌ریزیم. سیزده آبان را با یک ملت دانش آموز از مدرسه بیرون می‌کشیم و ۱۶ آذر را کنکور سراسری می‌گذاریم در این حد فاصل و آنقدر بر سنگ سیاه جهل می‌کوبیم تا مشعل‌سازیم از مشت‌هایمان و آتش بگیرانیم دو سوی

## بین تا چه زاید...

سیمین مسگری

دور زمانی نیست که آن زمان که به مصلحت به تب می‌گرفتیم روزمان را به سیزده آبان، تا به مرگ سرد خیابان در زیر قدم‌های لرزان از نمره انضباط، رضایت ندهیم. هیچ بعید نیست آن روزهای رنگ پریده‌ی پاییزی و خراش روح تکیده خیابان به جیغ وزیر شعار. انقلابی می‌شدیم و صحنه را ترک می‌کردیم. شورشی بود هر فرارمان از خیابان به خانه. از خیابانها بی‌رسی گواه خواهند داد غیبت انقلابی مان را از صحنه، از همان عنفوان کودکی. بگیریم که جز مدیر مدرسه کسی صدای انقلابمان را نشنید. یک شبه که نه، ولی چه زود پیمودیم این ره بازگشت را. از خانه به خیابان. چه زود پیچ خورد این مسیر انقلاب. فاصله انقلاب غیبت و سکوت تا انقلاب حضور و فریاد، وجب به وجب دانش‌آموزی تا دانشجویمان شد. حد فاصل مدرسه تا دانشگاهمان.



## اخبار کوتاه

### وزارت اطلاعات دانشجوی چپگرای پلیتکنیک را بازداشت کرد

محمدیوسف رشیدی روز جمعه مورخ ۸۸/۹/۶ در خانه پدری خود در نوشهر توسط وزارت اطلاعات بازداشت شد و تنها خبری که از خانواده اش در اختیار دوستان وی قرار گرفته است خبر اعتصاب غذای او در بازداشتگاه اداره ی کل اطلاعات استان مازندران است.

بنا به گزارشات، محمد یوسف رشیدی یکی از فعالان دانشجویی چپگرای دانشگاه صنعتی امیر کبیر تهران است که در اعتراضات دانشجویی علیه حضور احمدی نژاد در دانشگاه نقش برجسته ای داشت و از زمان سخنرانی محمود احمدی نژاد در دانشگاه پلی تکنیک در تعلیق از تحصیل به سر میبرد.

در هنگام سخنرانی احمدی نژاد در این دانشگاه پلاکارد بزرگی برافراشته شده بود که روی آن نوشته شده بود:«رئیس جمهور فاشیست، پلی تکنیک جای تو نیست».

#### ۱۶آذر، تدارک دوسویه

تقریبا در روزهای اخیر اطلاع رسانی درباره ی بازداشت شدگان دانشجو غیر ممکن شده است. جمهوری اسلامی می کوشد تا از طریق دستگیری هایی که در تاریخ معاصر ایران بی نظیر است اعتراضات و تجمعات روز دانشجو، ۱۶ آذر، را به خاموشی بکشاند. تقریبا کسی در ایران نیست که یکی از خویشاوندان دانشجویش در زندان نباشد یا احضار نشده باشد. اما هر دانشجویی که به زندان می رود دهها دانشجوی دیگر برای کنشگری سیاسی در این روز آماده می شوند. ۱۶ آذر تاریخ اعتبار مبارزات دانشجویان ایران علیه دیکتاتوری و دخالت کشورهای خارجی به ویژه آمریکا در سرنوشت کشور بوده است. تمام نیروی جمهوری اسلامی به کار افتاده است تا این روز را به سلامت بگذرانند. از سوی دیگر اما، تمام ظرفیت اجتماعی و انقلابی مردم آماده می شود تا جمهوری اسلامی را به زانو درآورد.

#### دو گزارشگر حقوق بشر بازداشت شدند

به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، روز دوشنبه دو تن از اعضای این سازمان مدافع حقوق بشر در تهران بازداشت شدند؛ سعید کلانکیی و سعید جلالی فر.
از اتهامات وارد شده به آقایان کلانکی و جلالی فر، که در حوزههای اجتماعی از جمله کودکان کار، و همچنین دفاع از زندانیان سیاسی فعالیت میکردند، همچنین از محل نگهداری از آنها هنوز اطلاع دقیقی در دست نیست.

#### دستگیری یک وبلاگ نویس

فواد شمس دانشجوی دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران

روز چهارشنبه و در حال خروج از دانشکده توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.

تا این لحظه وی هیچ تماسی با خانواده خود حاصل نکرده است ولی خانواده وی با پیگیری از طریق نیروهای حراست دانشگاه از بازداشت وی مطلع شده اند. گویا این بازداشت با اطلاع و هماهنگی نیروهای حراست دانشگاه تهران انجام شده است.

این فعال دانشجویی ، وبلاگ نویس و روزنامه نگار در روزهای اخیر به کمیته انضباطی احضار شده بود و قرار بود که روز چهارشنبه برای ارائه توضیحات به کمیته انضباطی برود که ساعاتی پیش از آن دستگیر شد.

#### روحانیت و جامعه

رفسنجانی در سخنان اخیری از بی اعتنایی مردم به روحانیت ابراز نگرانی کرده است. او اشاره کرده است که در حال حاضر اقبال تحصیلکرده و دانشجویان گروه مرجع برای کل جامعه شده اند و دیگر روحانیت توانایی رهبری فکری جامعه را ندارد. این واقعیت را در حالی رفسنجانی به زبان می آورد که برخی گروه های فرسوده می کوشند در حالیکه کل جامعه برپا خواسته است و زندگی نوینی را می طلبد، کماکان رو به روحانیت داشته باشند و از صدور اطلاعاتیه های نیم بندی افرادی که در حوزه ی علم اجتماع و سیاست مدرن هیچ سررشته ای ندارند و هنوز البسه ی جهالت را به کناری نگذاشته اند ابراز خوشحالی کنند.

برای مطالعه آرشیو خیابان:

http://issuu.com/xyaban

برای دانلود آرشیو خیابان:

http://www.negah۱.com/xyaban/XYABAN.htm

## بیانیه اتحاد دانشجویان ضدفاشیسم

اینک که صدای آزادی خواهی مردم ایران چه جاری در خیابان شهرهای بزرگ ایران و چه پنهان در دل رنج دیدگان و محرومان این کشور پایه های حکومت اسلامی را سست کرده باید به دنبال خلق «امکان» های متفاوت و منصف برای پیشبرد اعتراضات مردمی باشیم. اعتراضاتی که بازنمایی خواست تمام گروه های اجتماعی ست. زنان ، کارگران، دانشجویان، روزنامه نگاران و ...

فاشیسم در ایران در تمام شئون زندگی ما رسوخ پیدا کرده است. در قوانین حکومتی، در دانشگاه ها، در کارخانه ها، در مدارس بر تن و روان کودکانمان، در بیمارستان ها، در زندان ها، و در نوع لباس پوشیدن و تفکر ما ... فاشیسم سازمان یافته ی حکومت اسلامی روشنفکران ما را در قامت زندانیان سیاسی سرکوب کرده، و موجب تبعیضات قومیتی، جنسیتی و مذهبی شده است و زندگی خلاق، آزاد و انسانی مردمان را به حیاتی نباتی تقلیل خواهد داد ... اتحاد دانشجویان ضدفاشیسم، برخلاف جریان درون

## بیانیه کانون نویسندگان ایران به مناسبت یازدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

آیین تازه‌ای نبود مرگ،

ما زنده‌ایم.

یاران، هم‌گامان، زنان و مردان آزاده !

یازده سال پیش، در خزان ۱۳۳۷، در پی قتل تبهکارانه‌ی پروانه اسکندری و داریوش فروهر، فعالان سیاسی و اجتماعی، دو تن از یاران دلیر و آزاده‌ی ما، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، را در خیابان‌های تهران ربودند و به جرم نوشتن و گفتن و سرودن، شکستن سکوت گورستانی، گردن گذاشتن به یوغ بردگی قدرت حاکم، کوشیدن در راه آزادی بیان و قلم و اندیشه و پیکار بی‌امان با سانسور به طرز هولناکی به قتل رساندند.

حکومتی اصلاح طلب، به جای کنار زدن گروه های معترض به جمهوری اسلامی، خواستار تجمع و انسجام عملی و هماهنگ آنها در راه مبارزه با فاشیسم حکومتی است و بازنمایی خواست و نظر آن دسته از مردمی است که نه صرفا خواهان پس گرفتن رأی شان، که مخالف با رژیم حکومت اسلامی اند.

اتحاد دانشجویان ضدفاشیسم مخالف شعارهاییست که وضعیت امروز ایران را به اوایل انقلاب ۵۷ پیوند می زند. ما به عقب نگاه نمی کنیم بلکه خواهان گسست قطعی از تمام مظاهر دنیای فرسوده و سست گذشته هستیم. قرار گرفتن بر قله تجدد مساویست با خط سقوط در دره ی اصلاحات صرفا نمایشی. این هشداریست به تمام آزادیخواهان و معترضان ایرانی...

ما اعلام می کنیم که این رأی ما نیست که دزدیده شده است بلکه حقوق بدیهی ما به عنوان انسان آزاد ۳۰ سال توسط رژیم اسلامی نادیده گرفته شده است. ما فراخوانی هستیم به ناامیدان، گوشه گیریی که از سر خستگی و یا ترس، دست از کنش فعال سیاسی کشیده اند و از طرفی تقدکننده ی ریشه ای مظاهر فاشیسم در لایه های فرهنگ و اجتماع هستیم که ایدئولوژی حکومتی آن را به جامعه تزریق کرده است.

در آن هنگام، حاکمیت که از سرکوب‌های خونین و گسترده‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰ فارغ شده بود گمان داشت که با قتل و تک‌زنی مختاری و پوینده، غفار حسینی، حمید حاجی‌زاده و احمد میرعلایی و نیز مجید شریف و پیروز دوانی و ده‌ها تن دیگر می‌توان فریاد آزادی‌خواهی روشنفکری متعهد ایران را برای همیشه خاموش کرد. اما هنگامی که قتل‌ها از پرده بیرون افتاد و حاکمیت چاره‌ای جز پذیرش قتل‌ها ندید، کوشید با محدود کردن این کشتارها به چهار قتل، بر ژرفای این جنایت‌های ضدبشری سرپوش بگذارد و این تبهکاری‌ها را حاصل انحراف مشتی «خودسر» جلوه‌گر سازد؛ دادگاهی سر هم کرد و در پشت درهای بسته، در تاریکی و خاموشی، بدون حضور خانواده‌ها و وکیلان جان‌باختگان، سر و ته قضیه را هم آورد و سرانجام ناصر زرافشان، وکیل شجاع قربانیان و عضو کانون نویسندگان ایران را به جرم حق‌جویی و پافشاری بر محاکمه‌ی آمران و عاملان جنایت‌ها روانه‌ی زندان کرد. چندی نگذشت که آمران و قاتلان را در بافت و ساختی دیگرگونه و گسترده، و در سلیج کامل، روانه‌ی خیابان‌ها کردند تا این بار در رویدادهای خونین پس از خرداد ۱۳۸۸ به جان مردم و جوانان حق‌طلبی بیافتنند که به مسالمت‌آمیزترین شکلِ ممکن خواهان اعاده‌ی آزادی‌های



مخالفت با ساختار حکومت اسلامی اولین قدم بزرگ در نفی فاشیسم سازمان یافته است ... با ما همراه شوید.

از دست‌رفته‌ی خود بودند. و چنین شد که خون کشتگان خیابان‌ها، شکنجه‌شدگان و قربانیان کهریزک‌ها، نداها و ترانه‌ها، سهراب‌ها و محسن‌ها و... با خون سلطان‌پورها و پوینده‌ها و مختاری‌ها و هزاران جان‌باخته‌ی دهه‌ی ۶۰ به هم پیوست و آزادی را فریاد کرد.

مردم آزاده !

کانون نویسندگان ایران در یازدهمین سال جان باختن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، بار دیگر اعلام می‌کند که با آرمان‌های پاک و آزادی‌خواهانه‌ی یاران از دست رفته‌ی خود بر سر همان پیمان است که بود، و اگر هزار سال بر این بگذرد حتی یک دم از دادخواهی خود نمی‌گذرد و تا محاکمه و مجازات آمران و عاملان جنایت‌های سه دهه‌ی اخیر و برچیدن کامل تمامی بساط شکنجه و پیگرد و آزار و آزادی‌کشی دمی از پای نمی‌نشیند.

دیدگان خفته در گور یاران عزیز ما و همه‌ی ستم‌کُشتگان این سال‌ها چشم به راه روز دادرسی است.

کانون نویسندگان ایران

۱۰ آذر ۱۳۸۸



ذهن و روان آدم‌ها تحقق می پذیرد.

دنیایی که لشکر کشی نظامی و جنگ از ملزومات اداره ی آن است و یکی از چرخ های اقتصاد آن با تولید سلاح و جنگ افزار می چرخد، طبعاً به فاتنزی سازی خشونت و استعلای تصویری آن نیازمند است، چرا که چنین دنیایی هم به سربازان «وفادار» نیاز دارد و هم به ناظران «بی طرف» یا بی تفاوت! (۳)

در ماه های اخیر حکومت ایران با دست یازیدن مکرر به فجیع ترین جنایت ها و عربان ترین شکل های سرکوب – در کنار رویه های معمول و دیرینه ی آن– سعی کرده است از قتل و جنایت فاتنزی بسازد (همانند تاراتینو در فیلم «بیل را بکش») و همزمان تمعد داشته است نتیجه ی وحشی گری هایش به صورتی غیر رسمی و ایهام آمیز به سمع و نظر همگان برسد؛ به عبارت دیگر حکومت این بار به واقع و در عمل تلاش چندانی برای پنهان کردن دستان خونین اش نکرده است. این واقعیت که حاکمیت با حالتی تناقض نما در عین تهدید رسمی به سرکوب قاطع متخلفان (یا همان معترضان و مخالفان)، مشارکت و عاملیت خود در کشتارها را وقیحانه انکار می کند، در واقع از جنس لاف های آگاهانه و آشکارا دروغ احمدی نژادی است، همانند وقتی که انتخابات رسوای اخیر را دموکراتیک ترین انتخابات در دنیا معرفی می کند. چنین انکارهایی (سیاست «دروغ بزرگ») که خلاف واقع بودنِ



آنها برای همگان بدیهی و میرهن است، خود ماهیتی از جنس سرکوب دارد و بخشی جدایی ناپذیر از پروسه ی «نمایش قدرت» است، چرا که برای القای آمرانه ی آن است که « ما» به واسطه ی اقتدارمان تنها مرجع ممکن برای تعیین مرزهای واقعیت و کذب هستیم».

برای مثال اینکه حاکمیت خود هیئت هایی رسمی برای رسیدگی به تخلفات – یعنی «جنایات احتمالی» – تشکیل می دهد (بر خلاف مورد کشتارهای ۶۷ و نظایر آن که از بیخ و بن منکر آن می شود) و سپس با توسل به آنها وجود چنین جنایت هایی – مانند تجاوز و شکنجه های سازمان یافته در زندان ها– را از موضع اقتدار انکار می کند، ضمن آنکه به طور تلویحی تاییدی است بر وقوع جنایت ها، تنها در ادامه ی همان روند «نمایش قدرت» قابل ارزیابی است. در این مورد حاکمیت در تعقیب هدف اصلی خود (یعنی گسترش جو وحشت و ناامیدی و حس درماندگی عمومی و نهایتا بازگشت همگانی به فضای پراکندگی و انفعال)، سرکوب های اغراق آمیز و عمدتا غیر ضروریِ خیابانی و فجایع شکنجه گاهها را با وقاحت های رسمی کمیته های حقیقت یاب و بیانات گستاخانه ی مراجع و رسانه های دولتی تکمیل می کند تا بار دیگر ذهنیتِ در حال بیداری جامعه را با رسوخ ترسی فلج کننده تسخیر کند. بنابراین هدفِ عمده ی پروژه ی خشونت عربان و چرخه های فرعی وابسته به آن، ایجاد جو عمومی وحشت و دامن زدن به آن است که نتیجه ی «مطلوب» آن می تواند القای تصاویری از این دست در روان توده ها باشد: « ما» توان آن را داریم که مشاهدات و نظرات جمعی شما را انکار کنیم و تنها نگاه «ما»ست که حرف اول و آخر را می زند». مکانیزی که عموما در تحقق این فرآیند بر آن تکیه می شود از یک سو مبتنی است بر تکرار مبتذل و تحریف شده ی اخبار فجایع از سوی رسانه ها و نهادهای رسمی (مثلا با نسبت دادن آنها به عوامل «دشمن» و غیره)، تا جایی که نفس پرسش از جنایت و پی گیری موضوع آن در اذهان عمومی به مرزهای لوث شدن برسد (هر چند چه واقعیت رخداد جنایت همچنان بر فضای ذهنی جامعه سنگینی کند) و از سوی دیگر با تاکید ریاکارانه و بی سرنجام حاکمان بر «کشف حقیقت» و «اجرای عدالت»، بی پناهی و موقعیت فرودست مردم در تقابل با جایگاه رفیع حاکمان به نمایش گذاشته می شود، اما در کشور ما چند ماهی است که عنصر «شهروند سیاسی» بار دیگر به عرصه ی مناسبات عمومی پا نهاده است. آیا نظام کهنه خواهد توانست با سناریوی وحشت و نظایر آن این دیو بیرون آمده از چراغ را به آن جایگاه تنگ و خاموش بازگرداند؟

۴) همه ی آنچه که در بند پیش گفته شد نشان از این دارد که موازنه ی قوا میان مردم و حاکمان، که خود ریشه در دینامیزم شرایط جامعه و «دیالکتیک میان سلطه و مقاومت» در سی سال اخیر دارد، چنان تغییر یافته است که رویکرد حاکمیت برای حفظ تعادل مقطعی و نیز بقای درازمدت اش (که از توالی تعادل های مقطعی حاصل می شود) دچار تحولی جدی شده است؛ قطعلا شکاف های باز شده در ساختار قدرت در کنار فعال شدن تدریجی پتانسیل های اعتراضی جامعه (حاصل از مطالبات انباشته شده ی مردم) در قالب رشد جنبش های اجتماعی، در برآیندِ نهایی این توازن قوا موثربوده است، ضمن اینکه سطح واقعی شکاف های قدرت و پتانسیل های اعتراضی فعال شده در هر دوره ای خود تابعی است از چگونگی این موازنه ی قوا. به هر حال موقعیت کنونی موازنه ی قوا میان فرودستان و حاکمان در دیکتاتوری سی ساله ی جمهوری اسلامی به گونه است که حاکمیت را وادار به ورود به فاز جدیدی از اعمال سلطه کرده است، که «سرکوب عربیان» اصلی ترین مشخصه ی آن است. این همان چیزی است که معمولا در نظام های دیکتاتوری تثبیت یافته، ترجیح داده می شود به عنوان راه حل آخر مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین به نظر می رسد نظام منحنح حاکم بر ایران در رویارویی با موقعیت دشوار و شکننده ی خود مجبور به استفاده از آخرین تیرهای ترکش شده است.

این اعمال سلطه در فاز جدید بسیاری از مختصات یک کودتای نظامی خزنده و رو به گسترش را در خود دارد؛ از جمله اینکه حکومت ناچار است از سرکوب مستقیم (که از ملزومات استقرار و پیشبرد حکومت نظامی است) نمایشی در انتظار عمومی ترتیب دهد، به طوری که گستره ی خونی‌ریزی و جنایت، بسیار وسیع تر و امکان رخداد آن بسیار محتمل تر و در عین حال سهل و ممتنع تر از آنچه هست به نظر برسد (درونی کردن مرزهای سرکرب از راه گسترش وحشت عمومی). البته در روند نمایش یاد شده این اصل از نظر دور نمی ماند که همواره لازم است هاله ای از ابهام به دور جنایت ها باقی بماند. حاکمیت با چنین نمایشی از قدرت نه تنها توان کنترل و قابلیت سرکوب خود را به طور کاذب بی پایان و بی حد و حصر جلوه می دهد، بلکه می کوشد هزینه های فردی مشارکت در جنبش اعتراضی و رویارویی با ساختار مسلط را بسیار فراتر از تحمل انسان های درگیر و اطرافیان شان جلوه دهد، تا هم از پیوستن بخش ها و لایه های مردم جامعه به جنبش اعتراضی مردم پیشگیری کند و هم با پراکندن ترس و ناامیدی در جامعه، راهها و امکانات تشکل یابی فعالین برای انسجام دهی به مبارزه را مسدود و بی اعتبار

قلمداد نماید.

۵) حکومت با روی آوردن به وحشی گری های افراطی و ظاهرا غیر لازم (ولی در واقع حساب شده و سازمان یافته) نظیر لت و پار کردن مردم در خیابان ها با باتوم و قمه و یا شلیک مستقیم به آنها و ارتکاب جنایت هایی نظیر تجاوز و شکنجه در بازداشتگاهها و زندان های قرون وسطایی اش جدا از بهره گیری از کارکردهای متعارف نمایش قدرت (نظیر شکستن روحیه ی مقاومت در زندانیان و نیز شکستن روحیه ی پیکار جویی در میان فعالین جنبش و عموم مردم) بر آن است که از قتل و جنایت فانتزی بسازد تا با مکرر شدن اخبار آن ها در جامعه و به یاری سیکل های معیوب طرح و بحث از آنها در نهاده‌ها و رسانه های رسمی، مردم به وقوع فجایع و همزیستی با آنها عادت کنند؛ در عین اینکه با پافشاری بر سیاست دروغ بزرگ همواره نوعی تردید و ابهام در پذیریش میزان واقعی بودن آنها وجود داشته باشد، به طوری که واقعی بودن فاجعه تنها منوط به لمس آن در حوزه تجربه ی فردی گردد. (مانند فقر مفرط که به جز مبتلایان آن، باقی جامعه به حضور مزمن آن خو کرده است). اما چرا!؟

در پی گشایش فاز جدید اعمال سلطه از سوی حاکمیت (روندی که کمابیش از ۴ سال پیش نمایان گشت و خود نتیجه ی گسترش پتانسل های اعتراضی و رشد جنبش های اجتماعی بود، ولی با آغاز خیزش مردمی به نقطه ی عطف خود رسید)، رسوایی انتخاباتی اخیر محملی شد که حضور سیاسی و دخالتگرانه ی مردم برای پی گیری خواست تغییر، شتابی ناگهانی یافته و به لحاظ کمی و کیفی رشدی انفجاری بیابد. سپس سرکوب های لجام گسیخته و فریب کاری های ناگزیر پیامد آن، ضمن فروریختن باقیمانده ی مشروعیت نظام، چهره ی حقیقی حاکمیت و حقانیت جنبش مردمی را بر اغلب مردم آشکار کرد و در نهایت به گستردگی و تعمیق روز افزون اعتراضات انجامید. بنابراین حاکمیت در مقابل ناچار گشته است پروژه ی کمابیش تدریجی اعمال سلطه ی مستقیم را به سرعت رونمایی کرده و به سمت مرزهای نهایی آن (حکومت نظامی) هدایت کند؛ سازوکاری که تا مدت ها نیازمند استفاده ی دائمی از اهرم سرکوب و خشونت برای مهار جامعه ی عاصی و زخم خورده خواهد بود.

اما از آنجا که دو لبه بودن شمشیر خشونت، در کنار نتایج آرامش بخش موقتی، همیشه تشدید خشم اجتماعی و افزایش پتانسیل های اعتراضی را به دنبال دارد، بنابراین لازم است که با عادی سازی خشونت و قتل و آدم کشی، حساسیت عمومی به این چرخه کاسته شود و مردم در تلاش طاقت فرسا برای معاش، در کنار ناامنی های اقتصادی و محدودیت های اجتماعی و غیره به وجود این غده ی چرکین هم عادت کنند. به عبارت ساده تر در این مقطع حاکمیت با اغراق در به کارگیری خشونت (کمی و کیفی) و سپس ویرایش گری های رسانه ای آن، تلاش می کند خشونت را در ابعاد اجتماعی و به لحاظ هنجاری، لوث و غیرواقعی بسازد (بی آنکه از وحشتِ فردی مواجهه با آن کاسته شود)، چون در فاز جدید اداره ی جامعه، به استفاده ی هر چه بیشتر از خشونت در فضایی نظامی– امنیتی نیاز ویژه ای دارد. یعنی حکومت با این روند در واقع پوست اندازی نهایی خود را تدارک می بیند.

۶) اینکه نحوه و میزان توزیع خشونت از سوی حاکمیت مورد محاسبه قرار می گیرد امر تازه و غریبی نیست. در دنیایی که با کارآمدی تکنیک و دانش ابزاری، همه ی امور به نحو «حرفه ای» سامان داده می شوند، چه جای شگفتی است که حتی فرآیند شکنجه ی زندانیان هم مستلزم به کارگیری تکنیک ها و روش های «علمی» خاص خود و البته متخصصان مربوطه است (به همراه ادوات و ابزارهای لازم)؛ چون در غیر این صورت نتیجه ی «مطلوب» حاصل نمی شود و ممکن است انسان هایی معمولی در قامت قهرمانانی نوظهور، اسطوره ی شکست ناپذیر بودن سیستم ها را بشکنند.

با این وجود کاربست حسابگرانه و کارشناسانه ی خشونت حکومتی، لزوما به معنای توانایی سیستم برای کنترل شرایط نیست. اساسا وارد شدن حاکمیت به فاز نمایش علنی خشونت های سیستماتیک، خود مشخصه و معرفِ بحرانی بودن شرایط جامعه و شکنندگی بیش از پیش سیستم است. به عبارتی خشونت زاده ی ترس است و در منازعه ی کلائی مانند آنچه در ایران جریان دارد، حاکمیت با ابزار خشونت، ترس خود را برون فکنی می کند؛ گیریم این کار را با محاسبات و جهت گیری های ویژه ای انجام دهد تا این ترس به درون جامعه فراقفنی شود و در قالب وحشت همگانی، جامعه را فلج کند. به هر حال حاکمان و مردمان فرودست در نزاع همیشگی خود، هر یک امکانات و ابزارهای خاص خود را دارند و بدیهی است که حاکمان به ابزارها و امکانات خود وقوف بیشتری داشته باشند، چرا که آنها سالیان طولانی در کسوت حکومتگری، در حرفه ی خود تجربه و «دانش تخصصی» کسب کرده اند.

سرکوب تظاهرات اعتراضی ۱۳ آبان (که در طی آن دختران و زنان را به طور ویژه ای آماج خشونت ها قرار گرفتند) نمونه ی خوبی است که هم ترس حکومت در آن قابل ردیابی است و هم حسابگری ها و محاسبات یاد شده. برای مثال آنها به نوعی تمرکز سرکوب یا بخش اغراق آمیز آن را بر روی زنان و دختران قرار دادند تا این بخش بسیار موثر جنبش (که با حضور دلیرانه و فعال خود در تمامی

اعتراضات، مشوق

و برانگیزاننده ی سایرین بوده اند) را با حربه ی وحشت وادار به عقب نشینی کنند، یا به آنها اعلام کنند از این پس دامنه ی سرکوب فارغ از هر گونه ملاحظات مرسوم خواهد بود (گر چه پیش از این هم زنان و دختران به واسطه ی حضور پر رنگ خود، سهم عمده ای در میان قربانیان سرکوب های خیابانی و دستگیری ها و غیره داشته اند).

از سوی دیگر درست از روزهای پس از ۱۳ آبان که مردم و به ویژه دانشجویان برای تدارک ۱۶ آذر فراخوان همگانی دادند(به رسم معمول تجمعات اعتراضی)، بار دیگر ترس حاکمیت در قالب تهدیدهای مختلف از زبان مقامات بلند پایه ی نظامی و غیر نظامی علنی شد و در کنار آن موج دستگیری دانشجویان و فعالین سیاسی هم آغاز گشت (و همچنان ادامه دارد). اعدام جنایتکارانه و شتابزده ی احسان فتحاحیان را هم می توان از همین زاویه به مثابه واکنشی برخاسته از ترس و در راستای ایجاد وحشت عمومی ارزیابی کرد.

به هر حال ۱۶ آذر در پیش است. روزی که هیچ گاه حاکمیت نتوانست آن را در مجموعه ی سمبول ها و نمادسازی های «انقلابی – مذهبی» خود جذب و هضم کند. این روز از آن دانشجویان است و از آنجا که دانشجویان بخشی فعال و پیشرو در جنبش مردمی هستند، این روز از آن مردم است. یعنی بر خلاف تجمعات توده ای اخیر که همگی در پوشش مناسبت های کمابیش «رسمی»، فضا را به نفع خود تغییر داده اند، این بار مردم به طور مستقل به سازماندهی مبارزات آزادی خواهانه ی خود می پردازند(۴). شاید مصادف پرشکوهی که در پیش است، گواه روشنی باشد بر اینکه مردم تابوها را شکسته اند و از مرزهای ممنوعه عبور کرده اند؛ اینکه خشونت در هر شکل آن و به هر میزانی، دیگر جلودار این جنبش نخواهد بود.

۲ آذر ۱۳۸۸

پانوشت ها:

Kill Bill یا «بیل را بکش» مانند بسیاری از فیلم های موفق امروزی، یک فیلم خوش ساخت و حرفه ای است. اما مرعوب شدن به حرفه ای بودن یا خوش ساخت بودن یک اثر سینمایی، قدم نخست برای از دست دادن حس نقادی نسبت به آن است. وانگهی در دنیای معاصر که

### بیانیه رزا (رهایی زنان ایران) در خصوص روز جهانی مبارزه علیه خشونت بر زنان

### پیش به سوی مبارزه با خشونت سازمان یافته

امسال در شرایطی به استقبال روز جهانی مقابله با خشونت علیه زنان می رویم که خشونت، آن هم در صورت سازمان یافته اش، بیش از هر زمان دیگر چهره خود را عیان ساخته است. اگر چه خشونت بنا به تعاریف رایج، نموده‌های متفاوتی دارد و از خشونت خانگی گرفته تا خشونت نمادین، خشونت بر بدن، خشونت کلامی و روانی، سیاسی و حتی اقتصادی را می توان به عنوان مصادیق خشونت برشمرد و از همین رو مبارزه و مقابله با خشونت نیز سطوح مختلفی از سطح فردی تا ساختاری را در بر می گیرد اما به طور قطع در شرایط فعلی مبارزه با مصادیق خشونت سازمان یافته که در دل نظم سرمایه سالار کنونی جای دارد از هر زمان دیگر موجه تر و میرم تر است. خشونت سازمان یافته شامل تمامی مصادیق و اشکال خشونت است که در راستای منافع نظم موجود سرمایه– جنسی به کمک ابزارهای ایدئولوژیک و سرکوب بر جامعه اعمال می شود. البته زنان تنها قربانیان خشونت سازمان یافته نبوده و نخواهند بود، با این حال همچنان که در روند فعلی جهانی فقر زنانه می شود، خشونت نیز زنانه می شود و این بدان معناست که سیستم سرکوب نیز بیش از همه قربانیان خود را از میان زنان بر می گزیند. دولت سرمایه به عنوان تنها نهاد اعمال مشروع خشونت، متولی برقراری چنین نظمی است و برای رسیدن به این مقصود تمامی نهادها و ابزارهای خود را در حوزه های مختلف اعم از خانوادگی، دینی ، سیاسی، آموزشی و غیره بسیج کرده



تکنیک فوق مدرن در همه چیز رسوخ کرده است و در هماهنگی با تقسیم کار حرفه ای و برنامه ریزی بسیار دقیق، محصولات نهایی را در بدیع ترین قالب ها بیرون می دهد، شکافتن رویه های پرطمطراق، برای درک کارکردهای جانبی کالاهای «صنعت فرهنگ» ضروری است.

نسخه ی دیگر چنین کارکردی از فانتزی سازی خشونت را بازی های پرترفدار و خشن کامپیوتری به عهده دارند. در اصل رشد محبوبیت فضای مجازیِ خلق شده در بازی های کامپیوتری، باید با گسترش دامنه ی تخیل و نیز عرضه ی امکانات کنشگری فردی در محدوده ی این فضا در ارتباط باشد. اما حوزه ی تخیل در این بازی های گویا در معجونی از خشونت و سکس و هیجان محدود شده است. به ویژه اسلحه و کشتن در اغلب این بازی ها نقش ویژه ای دارند و مهمتر از آنها، وجود دشمن و ترس از کشته شدن (باختن بازی) است، که به طبع استفاده از اسلحه برای کشتن را امری ضروری و اجتناب ناپذیر می سازد؛ عملکردی مستقل از تفکر و انتخاب، پس از آنکه شخص با اشتیاق قلبی ورود به بازی را می پذیرد.

در چنین دنیایی که هم از خشونت و هم از تصاویر خشونت بار اشباع شده است، بدیهی است که پخش رسانه ای صحنه های دلخراشی از آنچه طی ماههای اخیر بر مردم ایران در خیابان ها گذشته است، نمی تواند جز شوک احساسی اولیه، تاثیر عمیقی بر جای بگذارد. در واقع در چنین دنیایی مناسبات کلان (از جمله روابط سیاسی و اقتصادی دولت های متروپل با حکومت های جبار)، هر چند غیر انسانی و ناعادلانه باشند، به سادگی قابل تغییر نیستند. این تغییر فرآیندی است که تحقق آن درک و عزم همگانی ویژه ای می طلبد.

حتی این بار (۱۶ آذر) اصلاح طلبان حکومتی هم بهانه ی چندانی برای بازی گری متولیانه در این میدان ندارند. گر چه شکی نیست که نهایت تلاش را برای کنترل حرکت یا بهره برداری از ثمرات آن خواهند کرد



و به کار می گیرد.

یکی از مهمترین مصادیق عام و جهان شمول خشونت سازمان یافته نظام سرمایه سالار خشونت اقتصادی بر علیه زنان است. نتایج سیاست های نئو لیبرالیستی و تعدیل اقتصادی کنونی پیامدی جز تشدید خشونت بر علیه زنان نداشته است. کاهش خدمات اجتماعی، افزایش بیکاری،کاهش دستمزدها،کاهش امنیت شغلی و سایر وجوه این سیاست ها به تبعیض علیه زنان و در نتیجه افزایش خشونت علیه آنها انجامیده است؛ زنان را از آموزش و خدمات بهداشتی محروم کرده و تنش در خانواده را به دلیل فشارهای روانی ناشی از بیکاری و فقدان رضایت شغلی افزایش داده است و این یعنی خشونت سازمان یافته اقتصادی علیه زنان.

خشونت سازمان یافته که بنا بر آنچه عنوان شد همه ویژگی های یک نظام پدر سالار سرمایه مدار را نیز داراست در هر جامعه و بر حسب شرایط و اقتضایات آن – ضمن داشتن اشکال مشترک همچون خشونت اقتصادی– از وجوه متفاوتی برخوردار است. در حالیکه در کشورهای پیشرفته



سرمایه داری وجه نمادین و ایدئولوژیک خشونت و به تبع آن خشونت بر علیه زنان بارز تر است در جامعه ای چون جامعه ایران علاوه بر صورت های ایدئولوژیک و به دلیل ناتوانی این شکل از خشونت در حفظ نظم سرمایه – جنسی، خشونت عریان و مبتنی بر دستگاه های سرکوب همچنان کاراست.

در عین حال کاربرد صورت عیان خشونت در دوره های بحران و تزلزل ساخت سیاسی بیش از هر زمان نمود می باید. بی دلیل نیست که تجاوز جنسی به عنوان مهمترین ابزار اعمال سرکوب و شکنجه در ایران به ویژه در دوره هایی که حاکمیت دچار بحران مشروعیت است مورد استفاده قرار می گیرد. در چند ماهه اخیر و همزمان با شدت گرفتن اعتراضات مردمی بر علیه حاکمیت – علاوه بر صورت های همیشگی خشونت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی– شاهد تشدید اعمال خشونت سازمان یافته بوده ایم. برخورد سبعانه با معترضین حوادث اخیر در خیابان به ویژه بر زنان، افزایش فشار بر زندانیان اعم از سیاسی و غیر سیاسی از طریق صدور احکام سنگینی چون اعدام گرفته تا شکنجه و تجاوز به زندانیان و اخیرا گزارش های منتشر شده در خصوص خشونت مضاعفی که بر زندانیان زن اعمال می شود و البته تازگی نیز ندارد- در

# پرستاران

## ناصر آغاجری

من یک زنم، یک مادر، یک پرستار. فروشنده ی نیروی کار ، کار فکری و فیزیکی. ساعات روز را با درد و دارو و بیمار، با رنج‌ها و ناله‌ها، با چرک و عفونت، با میکروب‌های کشنده ای که هنوز راه درمانی ندارند، در چالشم. با اعصابی فرسوده پس از ده ساعت کار (با زمان رفت و آمدو ترافیک) از درب بیمارستان بیرون می‌آیم. هوای آلوده ی تهران یا بوهای سنگین و پر دوده به استقبالم می آید. با شتاب وافکاری پراکنده به سوی ایستگاه اتوبوس می روم در حالی که فکر کودک دو ساله‌ام قلبم را می فشارد. حالا دارد چه کار می‌کند؟ بازی می‌کند یا خوابیده، شاید گریه می‌کند. غذا چی؟ خورده؟ مادربزرگ مجبور است هم از رکسانای من و هم از کودک دخترش که اوهم کارمند است، نگهداری کند. مهد کودکی کوچک و پر از مهر است، هر چند پوست از سر مادربزرگ کنده است. نیروهای درونی مادری مرا به سوی اتوبوسی کشاند که به خانه می رفت. ولی نه، باید یک ساعت دیگر در بیمارستان ... برای شیفت دوم کار باشم. شاید تعجب کنید که یک مادر به جای رسیدگی به فرزندش راهی کار دوم می شود.

حقوق یک کارشناس پرستاری درحدی نیست که با آن بتواند حتا یک آپارتمان کوچک یا یک سوپیت را اجاره کرد. با توجه به تورم روزافزون چگونه امکان دارد با یک شیفت کار، زندگی کرد؟ من در این بیمارستان دراتاق عمل کار می کنم. پایه‌ی حقوقم برای ۸ ساعت کار بدون در نظر گرفتن رفت و آمد ۳۳۰ هزار تومان است. بابت کاری که من و امثال من به دفعات و طی روز انجام می‌دهیم، روزانه میلیون‌ها تومان به حساب بانکی دکترهایی واریز می‌شود که دیگر پزشک نیستند، بلکه مشتی دلال دانشگاه دیده‌اند که گزیده‌تر می برند.

درصورت گرفتگی عروق یک فرد، بستگی به محل گرفتگی رگ بیماران برای فرستادن یک بالن به محل گرفتگی، کار مزدی معادل ده میلیون تومان از بیمار دریافت می‌کنند و روزانه بین ده الی ۱۵ بالن زده می‌شود. ولی سهم پرستاران از این گرانی درمان، انجام یک کار تکنیکی–علمی و یک حداقل حقوق است بدون حق مسکن وسرویس رفت وآمد.... این یک نمونه از نرخ‌های نجومی است که قدرت پرداخت آن را تنها میلیاردرهای نوکیسه دارند، چرا چون ما درشرایطی زندگی می کنیم که اصل ۴۴ قانون اساسی را تحریف و وارونه می کنند تا منافع طبقاتی و ارتجاعی‌ترین مناسبات سرمایه داری، یعنی سرمایه‌داری تجاری یا همان واسطه‌گری و دلالی تامین گردد.

آری قوانین باید به گونه‌ای تغییر و تحریف و مسخ شوند تا بنا به میل دلال‌های بازار معنا و تفسیر شود تا همه‌ی درآمدها و منابع مملکت که به ما ونسل‌های آینده تعلق دارد، در کیسه ی گشاد سودطلبان ریخته شود . از این رو اکثر و شاید همه‌ی بیمارستان‌های دولتی هم ، استخدام پرستاران را به صورت «شرکتی»( اصطلاح استخدام موقت و بدون پرداخت حقوق واقعی این زحمت‌کشان، توسط شرکت‌های پیمان کاری) به انجام می‌رسانند. کار پرستاران باید جز کارهای بسیار خطرناک محسوب شود. در صنایع بعضی از شغل‌ها جزء کارهای خطرناک شناخته شده اند، زیرا یک خطا یا کم توجهی به قیمت جان یا از کار افتادگی کارگر منجر می شود. در حالی که احتمال خطر در کار پرستاری به گونه‌ای است که پرستار و خانواده اش را هدف قرار می دهد. اگر پرستار در اثر خستگی دچار یک بریدگی ناچیز شود، ممکن است به قیمت جان پرستار

کنار خشونت ساختاری و همیشگی اقتصادی، قضایی و اجتماعی بر زنان– مواردی از تشدید اعمال خشونت سازمان یافته در ایران کنونی است. در چنین شرایطی که هجمه خشونت حاکمیت رو به فزونی گذاشته است عده ای با ایده ها و شعارهای عوام فریبانه و سطحی و با تکیه بر به زعم ایشان اخلاق و صفات زن مدارانه چنین القاء می کنند که مبارزه علیه خشونت بر زنان مبارزه ای مسالمت آمیز و در چارچوب نظم فعلی بوده و لذا دارای خصلتی رفرمیستی است. در این نگرش عوامانه به خصلت سیاسی و اشکال سازمان یافته آن که مبارزه در سطح نظام سیاسی را برای به چالش کشیدن این خشونت در عرصه های مختلف ضروری می سازد توجه نمی شود. غافل از آنکه مبارزه با خشونت سازمان یافته به عنوان مهمترین مصادیق خشونت بر علیه زنان مبارزه و مواجهه با کلیت نظام سیاسی را طلب می کند و تنها در سایه چنین نگاه و رویکردی کل نگر است که می توان گام های عملی در این راستا برداشت.

بر همین اساس معتقدیم روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان می تواند و باید به عنوان یکی از مهمترین مناسبت ها در تقویم جنبش زنان در جهان و به ویژه در ایران –ضمن بازتعریف مفهوم خشونت و مهمترین مصادیق آن– مورد

توجه قرار گیرد. در شرایط فعلی ایران تاکید بر مبارزه بر ضد خشونت سازمان یافته بر علیه زنان نه یک حرکت سکتاریستی و رفرمیستی از جانب فعالین زن بلکه پیوند دهنده مبارزات اجتماعی و سیاسی توده مردم از جمله زنان جامعه است. همچنان که آزادی زنان معیار آزادی جامعه است، میزان و شکل خشونت بر زنان نیز می تواند معیار و محک مناسبی برای سنجش میزان اختناق و سرکوب در یک جامعه باشد و به تبع آن مبارزه همه جانبه و رادیکال بر علیه سرکوب و خشونت اعمال شده بر زنان هم بخشی از مبارزه با نظام سرمایه داری پدرسالار است

در همین راستا رزا در شرایط فعلی و در چارچوب استراتژی سوسیالیستی خود، مبارزه و پی گیری در جهت تحقق موارد زیر را از مهمترین برنامه های جنبش مردمی می داند:

شناسایی و تلاش برای تعطیلی تمام بازداشتگاهها و زندان های مخفی،غیر قانونی، غیر مجاز و غیر استاندارد

مبارزه حقوقی– سیاسی در جهت لغو تمامی قوانینی که نمود خشونت سازمان یافته دولتی بر علیه زنانند( سنگسار،حدود، اعدام) و همچنین قوانینی که به خشونت

نظام مند علیه زنان دامن می زند( مثل مجاز بودن قتل مهدورالدم، اصل تمکین، قانون مجاز کردن قتل ناموسی /



شب بود. وسایل را از بیمار جدا کردم و رویش را انداختم. خستگی مفرط و خواب نیرویی در من باقی نگذاشته بود. اتاق و تخت و مرده دور سرم می‌چرخیدند. با زحمت یک صندلی را جلوی کشیدم و سرم را روی تخت مرده گذاشتم. دیگر نفهیدم چه شد. کسی شانه‌هایم را تکان می‌داد و می‌گفت:«دختر روی مرده خوابیده‌ای پاشو. زودتر او را به سردخانه ببر، وگرنه بو می‌گیرد. شهلا بود. دوست ،همکار و هم دانشکده‌ایم. مگر درخانه ات نمی‌خوابی؟

هنوز کاملا هوشیار نشده بودم و نمی‌دانستم چه بگویم. پس از کمی سکوت عذرخواهی کرد. شهلا با محبت و دلسوز است و مجرد.

– شهلا جان پس از ۲۴ ساعت کار بیمارستانی با این استرس‌هایی که مختص کار ماست وقتی به خانه می‌روی هم می‌بینی کلی کار و مسولیت روی دستت مانده که باید انجام شود. بچه را باید تر و خشک کنی. باید برایش وقت بگذاری. آدم معمولا غذا هم باید بخورد. مگر نه؟ با این درآمد و با این همه گرانی، بیرون هم نمی‌شود یک غذای درست و حسابی خورد. پس غذاهم باید پخت. درسته؟ تازه برای یک کودک دو ساله باید غذای مخصوص تدارک دید و بقیه‌ی کارهای خانه هم که روی هم انباشته شده است. فکرش آدم را دچار اضطراب می کند حتا گاهی آدم آنقدر خسته است که حال ندارد پایش را هم بشوید و ترجیح می دهد با بوی ناخوش استراحت کند.

– بابا من که معذرت خواستم.

در حالی که با هم جسد را به سوی سردخانه می بردیم دوباره شروع کردم:

ماده ۶۳ قانون مجازات اسلامی) تلاش برای افشا کردن اهداف و ماهیت سیاست های تعدیل اقتصادی و پیامدهای آن برای افشار ضعیف تر و تشدید خشونت بر علیه زنان شناسایی قربانیان تجاوز و خشونت سازمان یافته جنسی ، پر داخت غرامت به آنها و محاکمهء آمران و عاملان تجاوز در زندانها ایجاد خانه های امن به منظور حمایت از قربانیان خشونت در سطوح مختلف.

مبارزه در جهت زدودن تمامی مظاهر فرهنگی که از طریق ارائه تصویری فرودست از زنان ، زمینهء خشونت علیه زنان را فراهم می سازد.

تلاش برای برچپیدن تمامی دستگاههای سرکوب بر علیه زنان ( گشت ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر، بسیج) مبارزه برای آزادی تمامی زندانیان سیاسی ، عقیدتی، صنفی، قومی که همگی قربانی خشونت سازمان یافته دولتی اند.

پس:

پیش به سوی مبارزه با خشونت سازمان یافته؛

نه به خشونت سرمایه‌دولت و مذهب علیه زنان

در مقابل خشونت علیه زنان مبارزه می کنیم نه مماشات.

– آخ از این همه کار! دارم می‌میرم. جرم من این است که یک زنم. یک مادر، که در روزگاری زندگی می کند که دلال‌های سودپرست و مردسالار بی توجه به حقوق زنان همه کاره‌اند. در ساختاری که انسان را نمی‌فهمد و برای هر فرد تنها ارزشی معادل حداقل حقوقش قایل است. بعد از سال‌ها درس و کنکور و کاری پرمشقت حقوقی که می‌گیریم کفاف زندگی بخور ونمیر را هم نمی‌دهد. شهلا ساکت و متفکر تخت را هل می‌داد.

– آخر یک چیزی بگو!

او با خستگی گفت:

– عزیز من! دیگر بهتر است از منبر پایین بیایی. بس است. در ضمن تو دیگر نه دانشجویی و نه اینجا دانشگاه است. فکر آن دختر قشنگت باش.

– حتما تا گریه شاخم زننه؟

– هر چی دلت می‌خواهد فکر کن.

شهلا فرزند بزرگ خانواده است . او هم مثل من در دو بیمارستان کار می کند و نان‌آور خانواده‌ای بزرگ با چندین خواهر و برادر است. پدرش سال‌هاست خانواده را تنها گذاشته و در دل خاک آرام گرفته و مرده ریگ پدر تنها خانواده‌ای پرجمعیت از دو همسر است که سرپرستش شهلاست. چون اوست که بر خلاف برادر(مردسالار خانواده) احساس مسولیت می‌کند. از این رو نمی‌تواند به فکر خود باشد یا به فکر ازدواج و... عشق خواهر ها برادرهایی که یکی پس از دیگری سر از دانشگاه آزاد در می آورند، جایی برای فکر کردن به خودش را باقی نگذاشته است. وقتی به این مسایل می‌اندیشم و ارزش و جایگاه‌مان را در این سیستم جست وجو می کنم، می‌بینم ما همه تنها کالایی حقیر هستیم در بازار کار که واسطه‌های دانشگاه دیده شیره‌ی جان‌مان را دست به دست می کنند تا با آن میلیارد شوند.

دکتر کشیک که متوجه تاخیر من شده بود وبه سویم آمد و با پرسش‌هایش اعصاب فرسوده‌ی مرا به چالش گرفت:

– چرا کارهایت را درست انجام نمی‌دهی؟

و با قاطعیتی که برآیند تصویب بند«ز» مجمع مصلحت نظام است( اخراج نیروی کار توسط کارفرمایان بدون هیچ عوارض قانونی به بهانه‌ی بحران اقتصادی) گفت:

– اینجا بخش خصوصی است. اگر نمی‌توانی کار کنی برو تسویه حساب .

گویی همه‌ی خون بدنم به سرم هجوم آورده بود. نیاز به کار را از یاد برده بودم و همه‌ی فریادهای فروخورده‌ام را بر سر او خالی کردم:

– تو کی هستی؟ ( با تحقیر) یک سهام دار؟ اگر امثال من کار نکنند ، این بیمارستان‌ها هرگز نمی‌توانند این درآمدهای میلیاردی را داشته باشند. در دو بخش اینجا روزی ۷۰ آنژیوگرافی صورت می‌گیرد با کارمزدی معادل ۸۰۰ تا یک میلیون و سیصد هزار تومان برای هر آنژیو که ما پرستاران اکثر کارهایش را انجام می‌دهیم. آن وقت من بروم تسویه حساب؟ با این چندرغاز حقوق که برابر با حقوق دربان بیمارستان است من بروم تسویه حساب؟ برای یک بالن زدن تا ۱۲ میلیون تومان کارمزد دریافت می شود که بیشتر کارهایش را ما انجام می‌دهیم، آن وقت مرا از اخراج می‌ترسانی؟ کدام سیستم ارتجاعی تو به این قدرت را داده ...؟

شهلا به سرعت مرا به کناری کشاند و با بوسیدنم مرا وادار به سکوت کرد. آهسته در گوشم زمزمه کرد:

– درسته که کارت خیلی خوبه و همه جا استخدام می‌کنند، ولی تو که نمی‌خواهی از پیش من بروی؟ دکتر با خستگی و عصبانیت محل مشاجره را ترک کرد. او خوب می‌دانست که دو شیفت کار در دو بیمارستان آن هم با بچه‌داری ، این گونه بحران‌های روحی را به دنبال دارد. ولی نمی‌توانست به خود بقبولاند که کوتاه بیاید. شهلا ادامه داد:

– ببین عاقل باش. کار پیدا کردن روز به روز سخت‌تر می شود. قراردادها در اینجا برای ما که کارشناس



هستیم چند ماهه است، برای دیپلمه ها و نظافت‌چی‌ها سفید سفید است…

من مثل دیوانه ها به یک نقطه خیره شده بودم . حرف های شهلا قلب مرا به درد آورده بود. او واقعیت را می‌گفت.

شهلا شانه‌های مرا در دستانش گرفته و تکان می‌داد:

– هی دختر چی شده؟ آرام شدی؟ دارد صبح می شود. برو دست و رویت را آبی بزن تا سرحال بیایی. رکسانا منتظر مامان خسته و عصبانی است.

با شنیدن نام دخترم موجی از عشق و محبت سراپای وجودم را دربر گرفت.

– شهلا باید حال این دکتر بعد از این را می‌گرفتم. …

آرام کلید را چرخاند . می‌خواست در را بی صدا باز کند ولی یک تقه کوچک را نمی‌شود خفه کرد. حسن صبح زود به اداره رفته بود و دخترک تنها در اتاق خواب غرق خواب بود. ولی او وابستگی شدیدی به مامان دارد لذا با همان تقه از خواب پرید. نیروهای درونیش نوید آمدن مامان را داده بود. در حالی که چشمانش را می مالید تلو تلو خوران به سوی در آمد :

– مامان ! مامان! ! …

مادر و کودک در آغوش هم فرو رفتند. کودک دو دستش را دور گردن مادر حلقه کرده بود و با همه‌ی وجود مادر را به خود می‌فشرد. اشک از چشمان مادر روی شانه‌های دخترک می ریخت.

\*\*\*

مدت‌هاست بیمارستان‌های دولتی هم استخدام رسمی پرستاران را کنار گذاشته اند و با قراردادهای کوتاه مدت به استخدام موقت آنان اقدام می‌کنند و بدین شیوه با شدت بیشتر و کمیت زیادتری از پرستاران کار می‌کنشند. مثلا در

## ۱۶ آذر همیشه سرخ!

– **بیانیه ی نشریه دانشجویی بذر به مناسبت ۱۶ آذر**

بار دیگر ۱۶ آذر در راه است. امسال هر مراسمی که از راه می رسد، متفاوت از سالهای پیش است. سال تحصیلی با شروعی متفاوت آغاز شد.۱۳ آبان که همیشه برای همه کسل کننده بود، این بار نقطه شروعی متفاوت برای این روز بود. اما ۱۶ آذر همیشه نقطه اوجی برای تمام اتفاقها بوده است. از دید مردم دانشگاه و دانشجو نماد آگاهی، علم و مبارزه است. بعد از خیزش اخیر که لحظه ها و روزهای خیره کننده داشت، روز دانشجو می تواند نقطه عطفی در آن باشد. اما مروری بر این روز در گذشته نکات مهمی را پیش روی مان قرار می دهد. نقطه آغاز ۱۶ آذر مبارزه دانشجویان در سال ۱۳۳۲ در اعتراض به سیاستهای رژیم شاه و سفر نیکسون رییس جمهور وقت آمریکا به ایران بود که این اعتراض ها منجر به کشته شدن ۳ تن از دانشجویان به اسامی قنذجی ،شریعت رضوی و بزرگ نیا شد. بعد از آن، هر ۱۶ آذر به عنوان روز دانشجو هر چند با اقت و خیز برگزار شده است. اما نکته ای که واضح و روشن است این است که رژیم جمهوری اسلامی همیشه تلاش کرده این روز را به نام اسلام مصادره کند. اما مبارزه دانشجویان در سال ۱۳۳۲ مبارزه ای علیه ارتجاع حاکم و امپریالیسم بود. ۳ دانشجوی کشته شده هم دانشجویان چپ متعلق به حزب توده و جبهه ملی در آن وقت بودند. ارتجاع آن وقت و اکنون تفاوتی با هم ندارد، تنها شکل و ظاهر آن تغییر کرده است، اما ماهیت طبقاتی آن همان است که بود. جمهوری اسلامی با ایجاد تشکل های دانشجویی وابسته به رژیم منجمله دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه و انجمن های اسلامی سعی در مصادره کامل این روز و کنترل در جهت سیاست های خود تا کنون داشته است. در چند سال اخیر با حضور و تقویت دانشجویان چپ در دانشگاه مراسم ۱۶ آذر با کیفیتی متفاوت برگزار شد. مشخصا به ۱۶ آذر سال ۱۳۸۵ می توان اشاره نمود که با اینکه برنامه ای مشترک با تحکیم بود اما با حضور دانشجویان چپ به برنامه ای رادیکال و اعتراضی و ضدرژیمی تبدیل شد. اگر چه فردای آن روز در روزنامه اعتماد ملی (متعلق به جناح اصلاح طلب دیروز و اپوزیسیون امروز) درحالیکه عکسی از مراسم که مزین به پلاکاردهای سرخ بود چاپ کرده بود، اما در گزارش، آن را مراسم تحکیم وحدت و بسیار پرشور دانست. در سال ۸۶ که رژیم تقویت چپ را برنمی تابید در آستانه ۱۶ آذر دست به دستگیری گسترده فعالین چپ زد و نزدیک به ۴۰ نفر را دستگیر و روانه اوین نمود. اما با این حال مراسم این روز با حضور اندک دانشجویان چپ برگزار شد که تعدادی نیز بعد از این مراسم دستگیر شدند. در همین سال دفتر تحکیم مراسم این روز را بدون حضور چپها و با خیال راحت برگزار نمود و قسمت جالب، مصادره شعار های دانشجویان چپ بود. اتفاقی که بعدها در مراسمهای مختلف توسط تحکیمی ها تکرار شد. هم روز را مصادره

کرماتشاه خصوصی در خصوصی شده، بیمارستان ها حتا به صورت موقت هم مستقیما کسی را استخدام نمی کنند. دلال ها واسطه ی استخدام بین نیروی کار و بیمارستان شده اند. از این رودرصدی از آن حداقل حقوق به جیب مشتی انگل و واسطه سرازیر می شود. علاوه بر درصدی که دلال ها صاحب می شوند عیدی و پاداش پرستارها به وسیله ی پیمانکاران پرداخت نمی شود و اگر پرستاری عیدی مطالبه کند طبق بند«ز» دیگر نمی‌تواند کار گیر بیاورد چون پیمانکاران او را وارد لیست سیاه می‌کنند. واقعیت موجود بیان‌گر این قانون نانوشته است که یک پرستار کار چند پرستار را انجام می‌دهد. این بی‌قانونی‌ها و مصوبات ارتجاعی که تنها حقوق سرمایه‌داران را تامین می‌کند (معاف شدن کارگاه های زیر ده نفر از قانون کار و بند«ز») دستاورد همبستگی اقتصادی با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است . از آن دوره‌ی ریاست جمهوری که اقتصاد ایران به پاپوس اقتصاد امپریالیستی صندوق بین المللی پول رفت و با دریافت وام موظف به اجرای بدون چون و چرای سیاست های مالی غرب( نولیبرالیستی) گردید روند پامال شدن حقوق زحمت‌کشان سریع‌تر شد. با تعدیل ساختاری (اجرایی شدن اقتصاد امریکایی) سردار سازندگی پروسه‌ی حذف سوبسیدها بدون هماهنگی حداقل حقوق، با روند تورم و گرانی به جریان افتاد و همه‌ی مزایا و امتیازات پرستاران به نفع چند دکتر در بخش خصوص بلعیده شد و حمایت از زحمتکشان و مستضعفان به رویایی دست نیافتنی تبدیل شد. سرمایه گذاران پیشانی داغ کرده با استثمار نیروی کار میلیاردر می‌شوند و نیروی کار تحصیل کرده روز به روز فقیرتر.

نمونه های از نرخ های نجومی که طبقه کارگر و زحمتکش قادر به پرداخت آن نیستند: نرخ آژپو در اصفهان ۶۰۰ هزار تومان و در تهران حداقل ۸۰۰ هزار تومان بود که در سال ۸۷ تا سقف یک میلیون و سیصد هزار تومان بالا رفت.

می کردند و هم شعارها را.

و اما امسال ۱۶ آذر ۱۳۸۸ چگونه خواهد بود؟ امسال همه چیز تغییر زیادی پیدا کرده است. در خیزش اخیر ایران حضور دانشجویان بسیار گسترده و تأثیر گذار بود. رژیم که می دانست دانشجو و دانشگاه وزنه مهمی در مبارزات می باشد با حمله وحشیانه شبانه به کوی دانشگاه، تعدادی را به قتل رساند و عده زیادی هم زخمی، دستگیر و ناپدید شدند. امتحانات دانشگاهها لغو شد تا دانشجویان به شهرهای خود بازگردند. اما اینها هیچ کدام جلوی خشم مردم و دانشجویان را نگرفت. شروع سال تحصیلی که با اما و اگرهای مختلفی بر سر باز شدن یا تعطیلی دانشگاهها بود آغاز گشت و شروعی داغ داشت. اما این بار اعتراضات دانشجویان و مبارزات سراسری شد. دانشجویان به بهانه های مختلف تجمع کردند. هیچ کدام از نماینده های رژیم در هیچ دانشگاهی از تهران و شهرستانها نتوانستند سخنرانی کنند و اغلب این سخنرانی ها به صحنه مبارزه ای رادیکال تبدیل شدند. اگرچه حضور نمادهای سبز و شعارهای سبز در این مراسم کما بیش دیده می شد اما برگزاری چنین مراسمی بنا بر ادعان دانشجویان شرکت کننده به هدایت تحکیمی ها نبود و خودجوش بوده است. در این میان حضور دانشجویان سال اولی و جدید الورود که از یک مبارزه خیابانی وارد دانشگاه شده بودند چشمگیر بوده است. بعد از اتمام مراسم ۱۳ آبان، رژیم در هراس از ۱۶ آذر حمله خود را به شکل های مختلف آغاز کرد. اعدام احسان فتاحیان، فعال سیاسی کرد و ۱۶ نفر دیگر در همان هفته، دستگیری گسترده دانشجویان از دانشگاههای مختلف، ممنوع الورود نمودن دانشجویان، فراخواندن تعداد گسترده به کمیته های انضباطی از این موارد می باشد. قطعاً این دستگیری ها مانع از برگزاری مراسم ۱۶ آذر نخواهد شد. کما اینکه در چند ماه گذشته این بگیر و ببندا تأثیری در مبارزات مردم نداشته است.

اما امسال یک تغییر مهم به وجود آمده است. تاکنون جمهوری اسلامی سعی در مصادره روز دانشجو داشته و اکنون جناح اصلاح طلب رژیم که خود را اپوزیسیون می داند برای این امر آماده می شود. اما واقعیت این است که جناح سبز امروز، بخشی از حاکمیت می باشد. خواستههای آنها نه تنها رادیکال نیست، بلکه آنها سعی دارند، شعارها و حرکات رادیکال مردم را کنترل کنند. سبزها که هرگز فکر نمی کردند اعتراضات مردم به این شکل بروز یابد، تلاش دارند این مبارزات را به نام خود رقم زده و تمام سعی شان را تا کنون انجام داده اند که این مبارزات را مهار و کنترل کنند. آنها سوار بر موج مبارزات مردم شده اند. اما واقعیت این است که آنها نمی توانند رهبر واقعی مبارزه مردم باشند. چرا که آنها نیز در جهت تحکیم مواضع و سیاستهای ۳۰ ساله جمهوری اسلامی هستند، اما به شکلی دیگر. آنان از بازگشت به قانون اساسی می گویند؛ از احیا واقعی دین و از جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر! آیا این موارد در این ۳۰ سال مورد توجه قرار نگرفته بودند؟ جناح اصلاح طلب که جزئی از حاکمیت بوده است در اجرای تمام این موارد سهیم بوده است. اما اکنون شکافی که در درون حاکمیت پدید آمده که بر سر شیوه راه و چگونگی ادامه حیات جمهوری اسلامی می باشد. ماهیت طبقاتی آنها و اهداف شان با هم فرقی نمی کند. دعوای آنها بر سر منافع مردم نمی باشد.

معلوم نیست با کدامین منطق و معیار این اختلاف قیمت بوجود آمده است.ابزار کار هر دو بیمارستان یکی است. نیروی کار هم که پرستاران هستند با حقوق آنچنانی ! . لوکسی ظاهری بیمارستان هم در درمان بیمار هیچ تأثیری ندارد پس اختلاف نرخ بابت چیست؟ (ICD ) قلیی بیماران در این بیمارستان ها با حداقل ۱۲ تا ۱۳ میلیون تومان که در سال ۸۷ تا سقف ۲۳ میلیون صورت گرفته است. با این گرانی درمان تصور کنید حال آن کارگرانی که در کارگاه های زیر ده نفر کار می کنند و از پوشش قانون کار خارج شده اند؟ این زحمتکشان اگر حقوق همه ی عمرشان را هم جمع کنند قادر به پرداخت این کارمزدها نیستند. در صورت داشتن چنین بیماری‌هایی چاره آنان چه خواهد بود؟ هرچند در تبلیغاتی گسترده نوید همه گیر شدن بیمه خدمات درمانی را برای همه ی مردم سر داده شده است. ولی قطور و با کدامین درون مایه؟ خیلی ساده . طبق برنامه پیشنهادی بانک جهانی این کارگران باید با هزینه شخصی خود بیمه شوند. با توجه به حداقل حقوق که هیچ هماهنگی منطقی با هزینه‌های تصاعدی یک خانواده ندارد، یک کارگر چگونه می تواند ۲۷درصد از حقوقش را بابت بیمه پرداخت نماید؟

این مردم آن چنان در گرفتاری‌های رنگ وارنگ وغم نان زندگی مسخ شده‌اند که نه باور دارند و نه حتا به فکرشان می‌رسد که منابع و ثروت های کشور و ذخایر بیت‌المال به آنها تعلق دارد. در حالی که آنها، آری آنها حق دارند و وظیفه دارند بر چگونگی هزینه کردنش نظارت و دخالت داشته باشند. در حالی که عملا حتا در تعیین حداقل حقوقشان هم هیچ نقشی ندارند. … در بیمارستان‌های تامین اجتماعی که به کارگران تعلق دارد و با پول آنان ساخته شده است ، وقتی عمل جراحی پیش می‌آید، کارگر بیمه شده و بیمار به جای معالجه‌ی مجانی باید به دکتر جراح مبلغ کلانی که خارج از توان اوست به صورت زیرمیزی پرداخت نماید تا عمل را دکتر متخصص انجام دهد. برخی از آقایان پزشکان سوگند معروف و تاریخی را که برایشان مسولیت و اعتباری جهانی ایجاد کرده و به خاطر پول بیشتر به سطل زباله ریخته اند و چون دلالان میدان بارفروشان حق العمل‌های میلیونی مطالبه می کنند، در حالی که عمل هم توسط دانشجویان صورت می‌گیرد. کار پرستاری همراه با فشار روحی بالا و استرس‌های بی‌شمار است. زمانی که خطر ابتلا به بیماری‌های لاعلاج و مسری و عفونی را در نظر می‌گیرم که می‌تواند جان پرستاران و خانواده هایشان را با خطر جدی مواجه کند، می‌بینیم که این شغل کاری است با درصد بالای خطر و سختی، با خستگی عصبی زیاد . از این رو باید حقوق

بنابراین دانشجویان به عنوان بخشی از مردم که در پایگاه علم و آگاهی حضوری متمرکز و منسجم دارند باید بتوانند آگاهانه با این موضوع برخورد کرده و مانع از آن شوند که مراسم روز دانشجو را این بار سبزها مصادره کنند. اگرچه تحکیم دیگر قدرت سابق را ندارد، اما باید توجه داشت که سبزها به عنوان بخشی از حاکمیت هنوز نیرو، رسانه و تربیون های خود را دارا هستند.

دفتر تحکیم نه تنها نماینده ۱۶ آذر نیست بلکه خود مانعی برای برگزاری آن به معنای واقعی روز دانشجو می باشد. این تشکل هر ساله این روز را در جهت سیاستهای کلی جمهوری اسلامی به پیش برد و امسال مطمئنا در جهت سیاستهای جناح سبز به پیش خواهد برد. روز دانشجو روز مبارزه علیه ارتجاع حاکم و امپریالیسم می باشد و امسال باید هر چه با شکوه تر پیام واقعی ۱۶ آذر توسط دانشجویان به گوش همگان برسد. در چند ماهه گذشته خیابانها محل مبارزه مردم بوده است و اکنون در آستانه ۱۶ آذر رژیم اقدامات ویژه ای را تدارک دیده که این روز در چهارچوب دانشگاه محصور بماند. در عین حال باید توجه داشت که حتی جناح سبز نیز تمایل چندانی ندارد که چنین روزی به خارج از دانشگاه کشیده شود. آنها از پتانسیل انفجاری دانشجویان به خوبی مطلعند و می دانند که اگر دانشجویان با مردم و دیگر جوانان در کوچه و خیابان همراه شوند، مراسم ۱۶ آذر غیر قابل مهار خواهد شد. ممکن است که به ضرر خود آنها تمام شود.

۱۶ آذر امسال می تواند یک مقطع تعیین کننده و سکوی جهش مبارزات مردم باشد. بی جهت نبود که رژیم از همان روزهای اول برای مهار مبارزات مردم کوی دانشگاه و دانشجویان را مورد حمله قرار داد، چرا که می دانست آنان وزنه سنگین این مبارزات هستند. اوضاع در چند ماهه اخیر طوری پیش رفته است که با وجود اختلاف دو جناح اما حرفهای شان مدام شبیه به هم شده است. موسوی که تنها به دادن بیانیه های سازشکارانه و منفعل کننده بسنده کرده و کرویوی هم که به قول خودشان رادیکال بود در آستانه روز دانشجو عقب نشست و سکوت پیشه کرده است.

دانشجویان باید در این فضا که همه چیز مساعد مبارزه رادیکال می باشد بر ماهیت واقعی این روز به عنوان یک روز انقلابی و ضد ارتجاع و امپریالیسم تأکید کرده و آن را دوباره احیا کنند.

افق واقعی مبارزات دانشجویان باید منطبق بر منافع اکثریت جامعه و علیه کلیت نظام باشد. ما نباید در چنینی

آنان هماهنگی ویژه با مخاطرات این کار داشته باشد. از نظر درآمد دارای آن کمیتی باشد که بتواند مسکن نیروی کار را تامین کند و برایش اوقات فراغتی را که بتواند فشارهای روحی بیمارستان را تخلیه کند و حداقل زمانی را هم برای خانواده‌اش باقی بگذارد. درآمد نباید آنقدر ناچیز باشد که پرستار مجبور شود دو شیفت کار کند. این چنین شیوه‌ی کاری سلامت نیروی کار را به صورت جدی به خطر می‌اندازد.

اما سیستم سودمحور تنها امتیاز و حقی که برای این نیروی کار قائل است، عرضه کارش در بازاری است بدون قانون یا با قوانینی بدون ضمانت اجرایی تا اورا به صورت مضاعف استثمار کند. دلیل به اصطلاح اقتصادی این سیستم ضد بشری«تثویق – سرمایه داران به سرمایه گذاری است» ولی به چه قیمت؟ به قیمت ندیده گرفتن کلیه ی حقوقی که حتی قانون اساسی هم آنرا مجبور شده به رسمیت بشناسد. به قیمت ندیده گرفتن حق مسکن، حق خدمات بهداشتی، حق اوقات فراغت، حق آموزش رایگان و…

سیستم‌هایی که سیاست‌های اقتصادی ویرانگر صندوق بین‌المللی پول را به خاطر عضویت در تجارت جهانی و یا به دلیل بدهکاری به نهادهای امپریالیستی دنبال می‌کنند برای مردم هیچ حقی قابل نیستند و ماه‌ها حقوق و کارمزد کارگران را پرداخت نمی‌کنند و بدین گونه زندگی کارگران را با بحران های جدی مواجه می‌کنند و از سوی دیگر کارشناسان پرستاری را با حداقل حقوق و به صورت موقت استخدام می‌کنند و به عوارض وخیم اجتماعی این مناسبات ضد بشری نمی‌اندیشند.

تنها راه برون رفت از این ناپهنجاری‌ها ایجاد تشکل های مستقل (سندیکا و اتحادیه های صنفی، شوراهای پرستاران در هماهنگی با تشکل‌های مستقل کارگری است. این تشکل‌ها یعنی قدرت جمعی و یک پارچه‌ی نیروی کار. یعنی قدرتی انسانی در مقابل قدرت پول کارفرما وقانون شکنی‌های او. قدرتی که می تواند با بستن قراردادهای جمعی منافع پرستاران را تاحدودی پاس بدارد. تشکل با قدرت جمعی‌اش جای قانون کاری را پر می‌کند که دیگر در سرزمین ما وجود خارجی ندارد و یا بهتر بگویم آنقدر با تبصره‌های نمایندگان مجلس و … سر و دم بریده شده که دیگر درون مایه ی خود را از دست داده است.

منبع: وبلاگ کانون مدافعان حقوق کارگر

روزی اجازه دهیم که سبزها این روز را به نام خود مصادره کنند و بر آن مهر سبز زنند.

باید علیه جنایت هایی که در کوی دانشگاه صورت گرفته و علیه دستگیری ها، احضار ها و اخراجها و ستاره دار نمودن دانشجویان و اعدام های اخیر خصوصاً اعدام احسان فتاحیان افشاگری و مبارزه کنیم.

جناح حاکم حکم بر جایگزین نمودن دروس علوم اسلامی به جای علوم انسانی داده و جناح سبز از احیا درست دین در جامعه سخن می راند. ما باید در این روز علیه همه این موارد و اشاعه خرافه به جای علم در مهد علم و آگاهی شعار سر دهیم.

برخلاف سیاست سبزها که مخالف شعارهای ساختار شکن می باشند، در چنین روزی باید از شعارهای رادیکال و انقلابی علیه حکومت دینی، حجاب اجباری، حقوق ملیتهای تحت ستم و کلیت نظام و … استفاده کنیم و از دادن شعارهای مذهبی و ناسیونالیستی پرهیز کنیم.

باید با ایجاد تشکل های مستقل که متشکل از بدنه دانشجویی رادیکال می باشد، مانع از تصاحب مبارزات دانشجویان توسط تشکل های دولتی همچون تحکیم و انجمن اسلامی شویم.

اجازه ندهیم که بعد از تصاحب شعارهای این روز، اکنون روز متعلق به دانشجو را نیز تصاحب کنند.

باید مبارزات را از درون دانشگاه به خیابانها بکشانیم.

در خیزش اخیر حضور زنان و دختران بسیار چشمگیر و قابل توجه بود و هم اکنون بخش اعظمی از جمعیت دانشجویان دختر هستند. ما باید صدای زنان و دختران جامعه و بیانگر خواستههای آنان باشیم. صدای کسانی که ثابت کردند نقش مهمی در هدایت مبارزات اخیر داشته اند.

نگذاریم ۱۶ آذر سبز شود!

این روز را سرخ نه تنها در ظاهر بلکه در شکل و محتوا برگزار کنیم!



